

فرماندهی باکری

الگوی رفتاری و اخلاقی

دکتر ظریف منش*

چیست؟

مقدمه

مهدی باکری به تعبیر امام خمینی (ره) شهید اسلام و در دیدگاه مقام معظم رهبری، مؤمنی صادق، انقلابی و فداکار و سرداری شجاع بود که عهد پایدار خود را با خدا سر آورد و خون پاک خود را نثار کرد. ستاره‌ای فروزان در آسمان دل‌های پاک که با آن می‌توان نور خدا را دید. حقیقتی به گونه اساطیر، مردی به بلندای قامت افلاکیان و فرماندهی ولایت‌مدار، هوشیار، با تدبیر، خلاق و شجاع که به مدد نیروی "تکلیف‌گرایی" از غیرممکن‌ها ممکن می‌سازد. دانایی را با عشق در می‌آمیزد، توانایی را با فروتنی ممزوج می‌سازد و تدبیر را با توکل پیوند می‌دهد.

بی‌تردید او شخصیتی چند بعدی داشت و ویژگی‌ها و فضیلت‌های او را نمی‌توان به سادگی شماره کرد.

اما آن چیست که از مهدی باکری از یک جوان همانند دیگر جوانان، از یک مهندس مثل سایر مهندس‌ها، از یک پاسدار و یک فرمانده مثل سایر پاسداران و فرماندهان شخصیتی برجسته و الگویی ماندگار می‌سازد.

مهدی همانند سایر فرماندهان طرح‌ریزی می‌کند، سازمان‌دهی می‌کند، در پی تامین منابع انسانی و مادی لشکر است، شناسائی می‌کند، کنترل و هدایت می‌کند، عزل و نصب می‌کند و یگان خود را در صحنه عملیات فرماندهی و رهبری می‌کند؛ اما در وجود او و در فرماندهی او چیزی است که او را از همگان متمایز می‌سازد، همان که همت، خرازی، متوسلین، کاظمی و بروجردی را متمایز می‌کرد.

آنچه از باکری در زمینه فرماندهی و رهبری می‌توان آموخت

مدیریت، رهبری و فرماندهی در ادبیات

برای واژه‌های مدیریت، رهبری و فرماندهی تعاریف متعددی ارائه شده است.

مدیریت را کار با دیگران و به وسیله دیگران و نیز "فرایند به‌کارگیری کارآ و مؤثر منابع انسانی و مادی، در راستای نیل به اهداف تعریف‌کرده‌اند.

و گفته‌اند که رهبری "توانایی اعمال نفوذ یا اثر گذاردن بر یک گروه در جهت تامین اهداف" است.

در تعریف دیگری آمده است: رهبری "فرایند تأثیر گذاری بر افراد در جهت تلاش راغبانه آنان جهت تحقق اهداف" است.

"هال" رهبری را شکل خاصی از قدرت که با قدرت "مرجع" رابطه‌ای تنگاتنگ دارد تعریف می‌کند (۱)

بر اساس یک تحقیق پیمایشی به تعداد افرادی که در صدد ارائه تعریفی از رهبری برآمده‌اند، تعریف وجود دارد (۲)

به طور کلی می‌توان گفت رهبری مساوی با "نفوذ و تأثیر گذاری بر دیگران" است.

کلمه فرماندهی در زبان انگلیسی سه کاربرد دارد:

به عنوان اسم بر: ۱- اقتدار یک فرد ۲- دستوری که یک فرمانده صادر می‌کند. ۳- سازمان یا منطقه‌ای که تحت فرماندهی یک فرد قرار می‌گیرد، دلالت دارد.

و به عنوان یک فعل بر تسلط از طریق تسلیحات یا نظارت از یک موضع برتر دلالت دارد.

در تعریف دیگری آمده است:

فرماندهی قدرتی است که یک فرمانده در نیروهای نظامی به موجب درجه یا منصب، به طور قانونی بر زیردستان اعمال می کند. فرماندهی شامل قدرت و مسئولیت برای استفاده مؤثر از منابع موجود و برنامه ریزی برای استخدام، سازمان دهی، هدایت، هماهنگی و کنترل نیروهای نظامی برای انجام مأموریت های محوله می باشد. (۳)

در اکثر تعاریف، فرماندهی مساوی با "اختیار، قدرت دستور دادن و قدرت واداشتن دیگران به انجام کار" آمده است.

با وجود اینکه رهبری با مدیریت رابطه فراوان و مهمی دارد ولی این دو دارای مفاهیم یا معانی یکسانی نیستند. در واقع ممکن است فردی در عین اینکه مدیری موفق یعنی یک برنامه ریز خوب، مدیری معقول و منظم باشد، فاقد مهارت یک رهبر از نظر ایجاد انگیزه در دیگران باشد. (۴)

برخی از اندیش مندان معتقدند که رهبری نوعی از مدیریت است که بر پایه تربیت و هدایت فرد، جامعه و رشد استعدادها استوار است. (۵)

در مورد واژه های "رهبری و فرماندهی" کلام مقام معظم رهبری به نکته ای بس مهم اشاره دارد:

فرماندهی نظامی مثل مدیریت های غیرنظامی نیست. فرق است بین یک فرمانده نظامی و مدیر یک سازمان یا یک کارخانه یا یک اداره. در فرماندهی، رهبری وجود دارد. جوهر فرماندهی، رهبری است. فرمانده نظامی فقط به ابلاغ آیین نامه و دستور نمی پردازد، بلکه مجموعه تحت فرماندهی خود را رهبری می کند؛ یعنی فکر و جان و دل آنها را هم، مانند جسم آنها، هدایت می نماید. ایشان در جای دیگری می فرمایند:

فرماندهی یک امر معنوی، یک نوع رهبری، یک نوع اداره همه جانبه و یک چیز متکی به ذهن و احساس و عمل و جسم و روح و با سازمان دهی و شکل سازمانی صحیح است. همان چیزی که در نیروهای مسلح موجب کارایی کامل می شود. آن وقت ابزاری به کار می افتد، اگر ابزارها کهنه است نو می شود و اگر نو است نگهداری می شود. ابزارها به وجود می آید و ساخته می شود، بدون این فرماندهی و این سازمان دهی، ابزارهای نو همه از کار می افتد و به درد نمی خورد. ابزارهای کهنه همه زود از رده خارج می شود. (۶)

امام علی (ع) در مقام یک رهبر، موقعیت خویش را همانند محور وسط آسیاب برمی شمارد. (۷)

و در جای دیگر می فرمایند:

موقعیت رهبر و فرمانده همانند موضع و نقش نخ تسبیح است که دانه ها را به هم پیوند می دهد. وقتی رشته از هم گسیخته شد، دانه ها پراکنده می شوند و کار بدون حاصل خواهد ماند. (۸)

در جنگ که میدان تعیین کننده بودن یا نبودن و یا چگونه بودن یک مکتب و یا یک ملت است، اهمیت فرماندهی در حدی است که پیروزی و شکست همراه با نام فرماندهان ثبت می شود.

اساساً محور اصلی نیروهای مسلح، فرماندهی است. همه آنچه که در نیروهای مسلح تأثیر، کارایی و برندگی دارد - چه آنچه مادی است، چه آنچه انسانی است - بدون نظام فرماندهی، در حقیقت هیچ و پوچ و بی اثر و یا بسیار کم اثر خواهد بود. به همین جهت این ستون فرماندهی در نیروهای مسلح را باید بسیار مستحکم و ثابت کرد. (۹)

شاید امروز هم بعضی خیال کنند که عملیاتی مثل عملیات بیت المقدس، فقط یک هجوم انبوه انسانی بود! اینها سخت در اشتباهند. هیچ امواج انسانی، بدون فرماندهی قادر، قاطع و هوشیار نمی تواند هیچ عملی را انجام دهد.

"پیتر دراگر" مدیریت را عنصر حیات بخش سازمان می داند اما "هال" معتقد است که رهبری مقوله ای است که همواره سحر می کند. (۱۰)

اهمیت رهبری به گونه ای است که به قول "دفت"، در رشته های علوم انسانی شاید موضوع رهبری بیش از هر چیز دیگری مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته و در رشته های مدیریت بیش از هر موضوع دیگری تجزیه و تحلیل شده است. (۱۱)

تمامی پژوهش گران در جست و جوی کیمیایی بوده اند که به مدد آن مدیران، رهبران و فرماندهان شاهد پیروزی را در آغوش کنند. ادبیات موضوع حاکی از آن است که مطالعات انجام شده درباره رهبری در ابتدا در پی یافتن خصوصیات و ویژگی های شخصی رهبری است. در این مطالعات ویژگی هایی چون هوشیاری، فره مندی، جذابیت، قاطعیت، گیرایی، توانایی، شجاعت، صداقت، اعتماد به نفس و ... مورد بررسی قرار گرفته است. (۱۲)

پژوهش گرانی که درباره ویژگی های شخصی رهبران ویژگی های قابل سنجش بررسی کرده اند به دو روش اقدام

در جنگ که میدان تعیین کننده بودن یا نبودن و یا چگونه بودن یک مکتب و یا یک ملت است، اهمیت فرماندهی در حدی است که پیروزی و شکست همراه با نام فرماندهان ثبت می شود.

نموده‌اند:

۱- مقایسه ویژگی کسانی که به صورت رهبر در صحنه زندگی و سازمان ظاهر شده‌اند، با ویژگی کسانی که بدین گونه نبوده‌اند.

۲- مقایسه رهبران موفق با رهبران ناموفق. (۱۳)

هر چند توجه به صفات رهبری فوایدی داشته، اما با وجود مطالعات طولانی در مورد خصوصیات و صفات ویژه رهبری، نتایج روشن و فراگیری در این زمینه به دست نیامده است. یکی از صاحب‌نظران در این باره می‌گوید: با وجود پنجاه سال مطالعه، ویژگی‌ها یا مجموعه‌ای از صفات متمایز کننده رفتار رهبر از پیروان معین نشده است. (۱۴)

عدم موفقیت پژوهش‌گران در دستیابی به صفات و ویژگی‌های شخصی رهبران زمینه‌ساز فتح باب جدیدی در مطالعات رهبری در مورد "بررسی رفتار رهبران" شد. آنها کوشیدند تا دریابند که چه کارهایی می‌توانند مدیران را موفق کنند. یعنی شیوه‌ای که آن‌ها وظایف و اختیارات را به دیگران محول یا تفویض نمایند، شیوه‌ای که با دیگران ارتباط برقرار کنند، راه‌هایی که زیر دستان را تحریک نمایند یا در آنها ایجاد انگیزه کنند، طریقی که کارها و وظایف خود را انجام دهند و... (۱۵) پژوهش‌گران در این بررسی‌ها به دو جنبه از رفتار رهبری توجه کرده‌اند:

۱- وظایف و نقش‌های رهبری ناظر بر مجموعه اقدامات یا نقش‌هایی است که رهبران برای ایفای نقش رهبری به آن می‌پردازند: نظیر حل مسئله، انگیزش، حفظ و انسجام گروه

۲- سبک یا شیوه رهبری سبک رهبری ناظر بر شیوه اعمال نفوذ است. سبک رهبری تعبیر و تفسیر خاصی است که شیوه عملکرد مناسب خود را ایجاد می‌کند. (۱۶)

"هرسی" و "بلانچارد"، سبک را مترادف با شخصیت و آن را "الگوی رفتاری که رهبران در هنگام هدایت کردن فعالیت‌های دیگران از خود نشان می‌دهند" تعریف می‌کنند. (۱۷)

از دیگر مطالعات انجام شده تحقیقات دانشگاه‌های میشیگان و اوهایو بود. این مطالعات تلاش داشت تا رفتار رهبران را به دو گروه متمایز تقسیم کند: توجه به کار یا کارگرایی و توجه به رعایت حال افراد یا کارمندگرایی

اما نگرش اقتصادی رویکرد جدیدی را به مسائل رهبری پدید آورد. پژوهش‌گران با دریافت پیچیدگی، تعدد عوامل و شرایط و تنوع رفتارها به این نتیجه رسیدند که ارائه الگویی واحد و معرفی شیوه و سبکی مؤثر برای همه مدیران و در همه شرایط کاری، در حد نشدن است و بدین صورت بود که تئوری‌های اقتصادی شکل گرفت. بر

اساس این رویکرد، فراگرد رهبری تحت تأثیر شرایط خاص و موقعیت ویژه‌ای که رهبر در آن قرار دارد شکل می‌گیرد و به همین دلیل بحث ضرورت انطباق رهبر با شرایط مطرح می‌شود. (۱۸)

در تئوری‌های اقتضایی تعداد زیادی متغیر تعدیل کننده و مشهود شناسایی شده‌اند نظیر: نوع ساختار یا وظیفه‌ای که باید انجام گیرد، کیفیت رهبری یعنی رابطه با اعضا میزان قدرت رهبر، روشن بودن نقش زیر دستان، هنجارها یا معیارهای گروه، در دسترس بودن اطلاعات، پذیرش یا قبول کردن تصمیمات رهبر به وسیله زیر دستان و میزان رشد یا بلوغ زیر دستان. (۱۹)

برخی دیگر از صاحب‌نظران نیز با وجود اعتقاد به رویکرد اقتضایی، برای هر وضعیت خاص فقط یک سبک ویژه را پیشنهاد نموده‌اند و برخی دیگر نظیر "پال هرسی" و "کنت بلانچارد" تئوری رهبری مبتنی بر موقعیت را که بنا به بررسی مجله "فورچون" در تعداد زیادی از سازمان‌ها و شرکت‌های بزرگ و موفق مورد استفاده قرار می‌گیرد ارائه داده‌اند. این دو پژوهش‌گر اعتقاد دارند که سبک رهبری اثربخش با میزان بلوغ زیر دستان یعنی توان، مسئولیت‌پذیری و تمایل فرد تغییر می‌کند. (۲۰)

تئوری رهبری مبتنی بر مسیر-هدف از دیگر الگوهای اقتضایی است که به وسیله "مارتین ایوانزو" و "رابرت هاوس" ارائه شده است. اساس این تئوری بر این پایه قرار گرفته است که رهبران موفق راه را برای پیروان روشن و مشخص می‌کنند، مسیر هدف‌ها را به آنها نشان می‌دهند و آنان را یاری می‌دهند تا در راه رسیدن به هدف‌های مورد نظر هر نوع سد یا مانعی را از میان بردارند. (۲۱)

پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که یکی از مطمئن‌ترین شاخص‌ها و علائم تعیین کننده رهبران حقیقی، توانایی آنها در گم نکردن راه به هنگام پیش آمدهای منفی و آموختن از دشوارترین اوضاع است. از منظری دیگر مهارت در غلبه بر ناملازمات و ظهور نیرومندتر و متعهدتر از همیشه عامل سازنده رهبران خارق العاده است. (۲۲)

بحث رهبری از مباحثی است که همچنان مورد توجه جدی و عمیق پژوهش‌گران قرار دارد. پیشنهادات "ریچارد بوید" در مورد مهارت‌های جدید رهبری شامل مهارت در آینده‌نگری، مهارت در وسعت بخشیدن به گستره و میدان دید، مهارت در تجانس ارزش‌ها یعنی نیاز به لمس نیازهای افراد و مهارت در اعطای اختیارات به دیگران و بحث گروه‌های خود راهبر از آن جمله است. (۲۳)

در ادبیات نظامی نیز ویژگی‌ها و رفتار فرماندهان به طور وسیع مورد بحث قرار گرفته است. البته به نسبت ادبیات مدیریت، از

سازمان یافتگی کم‌تری برخوردار است. زندگی، شخصیت، سبک رفتار و تعاملات فرماندهان پیروز میدان‌های نبرد پر جاذبه‌ای برای اندیش‌مندان نظامی بوده و هست.

"سون تزو" شرایط لازم برای یک فرمانده موفق را "خرد، انصاف، شجاعت، انسانیت، جدیت و سخت‌گیری می‌داند. او می‌گوید: فرماندهی که جنگ را درک می‌کند، در پیش‌روی به دنبال افتخارات شخصی نیست، در عقب‌نشینی به پرهیز از مجازات نمی‌اندیشد، بلکه هدفش حمایت و حفاظت مردم و خدمت به مصالح عالی حکومت است، چنین فرماندهی، سرنوشت‌ساز خلق و داور آینده ملت است.

ناپلئون می‌گوید:

یک سردار نظامی بزرگ همانند مکعبی است با قاعده و ارتفاع مساوی. منظور او از قاعده، شخصیت و شهامت و قدرت تصمیم‌گیری و مقصود از ارتفاع، هوش، تیزبینی و ویژگی‌های فکری و عقلی است.

ناپلئون ساعت‌ها در زیر آتش توپخانه روس‌ها می‌ایستاد و یا در حالی که پرچم به دست داشت پیشاپیش سربازان به سوی مواضع دشمن حمله‌ور می‌شد. "ولینگن" و "بلوخر" (۲۴) اهمیت این حضور را چنین بیان می‌کنند: حضور "ناپلئون" در میدان نبرد به اندازه چهل هزار سرباز ارزش داشت. (۲۵)

"کلاووزیتس" موفقیت فرماندهی را در گرو برقراری تعادل و هماهنگی میان ویژگی‌های فردی مثل شجاعت، استقامت، درایت و شجاعت می‌داند. (۲۶) او دست‌یابی به اهداف از پیش تعیین شده با حداقل امکانات را نشانه وجود فرماندهی لایق و شایسته بر می‌شمرد. (۲۷)

"ژومینی" در کتاب "بحث در عملیات نظامی بزرگ"، ترکیب عاقلانه فرضیه جنگ با خصایل فردی را دو عامل اصلی در ساختن سرداران بزرگ می‌داند. (۲۸)

"مونتگمری" عوامل متعددی نظیر: حقیقت‌گویی، تسلط بر حوادث، قدرت نفوذ بر افراد، قدرت تصمیم‌گیری، شرکت در مراحل نبرد، اهمیت به انسان و پیش‌تازی و پیش‌قدمی را از عوامل مؤثر در موفقیت فرماندهان می‌داند. (۲۹)

ویژگی‌های فرماندهی شهید باکری

همان‌گونه که تفاوت بین جنگ در اسلام و غیر آن را در اختلاف بین جنگ و دفاع در سایر مکاتب با "جهاد فی سبیل الله در اسلام" می‌دانند، وجه ممیزه و نقطه اصلی اختلاف بین فرمانده سپاه اسلام و فرماندهان سایر ارتش‌ها را بایستی در مفاهیمی نظیر ایمان،

خداخواهی، دین‌باوری، آخرت‌گرایی، تقوا و نظیر آن جست‌وجو کرد.

سبک مدیریت، رهبری و فرماندهی در درجه اول محصول جهان‌بینی و انسان‌شناسی فرد است.

تفکر مادی‌گرایی و نگاه ابزارگرایانه به انسان بر روی یک پیوستار، سبک‌های متعدد و به ظاهر متفاوتی را که در برخی موارد و در یک سوی پیوستار حتی انسان‌گرایی تلقی و نام‌گذاری می‌شود ارائه می‌کند. اما همه آنها بر اساس انسان تعریف شده در این پارادایم شکل گرفته است. حتی ویژگی‌های فردی و متغیرهای محیطی نیز ریشه در این نگاه دارند. اما نگاه ادیان و به بیان دقیق‌تر نگاه اسلام به هستی و انسان، مبانی، اصول و روش‌های خاص خود را دارد که جای آن در این مقال نیست.

اما در این مختصر با توجه به این دو نکته که اولاً مهدی باکری همانند خرازی، همت، زین‌الدین، احمد کاظمی و ... یک نماد، نمونه و نشانه‌ای از امکان‌پذیری رهبری و مدیریت اسلامی و علی‌وار است. بنابراین وجود این ویژگی‌ها در شهید باکری به معنای نفی یا کاستی آن در دیگران نیست.

ثانیاً مهدی فقط فرمانده نیست، فرمانده سپاه اسلام است و روش و منش او متکی بر آموزه‌های دینی است. به سه ویژگی آن سردار بزرگ سپاه اسلام اشاره می‌کنیم.

۱- خدمات‌جویی

شاید بتوان برای این محور که به عنوان زیربنای همه ویژگی‌های دیگر، سازنده هندسه وجودی و شکل دهنده شخصیت، عقاید و رفتار مومنین و در موضوع ما فرماندهان و رهبران است مؤلفه‌های زیر را ارائه کرد:

۱. ایمان، خداخواهی، دین‌باوری

۲. عشق به خدا

۳. اتکا و اعتماد و توکل به خدا

۴. خلوص

۵. داشتن حجت شرعی در تصمیم‌گیری

ایمان در "مفردات" تصدیق توأم با اطمینان خاطر و در "قاموس" تسلیم توأم با اطمینان خاطر معنا شده است.

علامه طباطبایی در تفسیر شریف المیزان ذیل آیه ۱۴ سوره حجرات می‌نویسد:

ایمان معنایی است قائم به قلب. (۳۰)

"شهید مطهری" کرامت، شرافت، تقوای، عفت، امانت، راستی، درست‌کاری، فداکاری، احسان، صلح و سلم بودن با خلق خدا،

طرف داری از عدالت و از حقوق بشر و بالاخره همه اموری که فضیلت بشری نامیده می شوند و همه افراد و ملت ها آنها را تقدیس می کنند را مبتنی بر اصل ایمان می داند. (۳۱)

او می گوید که سرآمد باورهای دینی و ریشه همه معنویات، ایمان به خداست. (۳۲)

فرماندهان سپاه اسلام تحت ولایت الله می جنگند و فرماندهان سپاه کفر و شرک، تحت ولایت طاغوت؛ و تفاوت این دو، تفاوت نور است و ظلمت.

مقام معظم رهبری با اشاره به تجربه درخشان دوران دفاع مقدس می فرماید. در جنگ نظامی، سازمان دهی و عملیات و فرماندهی و تاکتیک و دقت نظر و موقع شناسی و ده ها عامل در کنار هم، دانش نظامی را به وجود می آورد و استعداد و نبوغ نظامی را نشان می دهد... بنابراین یک عامل از دو عامل مهم چنین پیروزی های مهمی، قدرت فرماندهی، دانش، مسلط بودن بر عملیات پیچیده جنگ و توان به کارگیری نیروها است... اما این عامل... از عامل دیگری به نام نیروی ایمان ناشی می شود... این ایمان و این عشق معنوی بود که آن استعداد را در آنها به جوشش درآورد، و الا ما قبل از این هم در این کشور جنگ هایی داشتیم که نیروهای ما نتوانستند آن جایگاه شایسته را برای خود کسب کنند. این قوت ایمان بود که قدرت فرماندهی را پدید آورد. پس همه چیز به این برمی گردد که اگر جوانان و مردم یک کشور، ایمان شان به خدا، ایمان شان به هدف، احساس فداکاری شان در راه هدف، احساس اینکه خود را جزو حزب الله و جندالله بدانند، تقویت شد، این ملت شکست ناپذیر می شود. (۳۳)

ایمان و اعتقاد باکری از عمق جان و با همه وجود بود. او بر قلمرو وجود خویش جز خدا را حاکم نمی دانست.

شهید احمد کاظمی یار و همراه مهدی در باره او می گوید: مهدی ارتباطی سخت با خدا داشت (۳۴)

اما ایمان همراه محبت است که حرکت می آفریند پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید: اساس عقل پس از ایمان به خداوند بزرگ، محبت است. (۳۵)

اصولاً از نظر قرآن کریم توحید با معیار محبت و کشش درونی طرح می شود. مفاد آیات قرآنی و برخی از احادیث قدسی و سیره انبیا و ائمه اسلام (سلام الله علیهم اجمعین) بر این نکته تکیه دارند که شرط وصول به لقاء الله این است که آدمی، علاقه و محبت خود را خاص خداوند کند و به غیر خدا حب و عشقی نورزد و آرامش ظاهری و باطنی انسان در گرو علاقه تام به خداوند می باشد.

مهدی عاشق است عاشق خدا، او "آشد حباً لله" (۳۶) است، عبارتی که در وصیت نامه او آمده است دل را می لرزاند:

خدایا تو چقدر دوست داشتی و پرستیدنی هستی، هیبت که نفهمیدم. خون باید می شدی و در رگ های من جریان می یافتی تا همه سلول هایم هم یا رب یا رب می گفت. (۳۷)

و به راستی که تمامی سلول های او "یا رب یا رب" می گفت و بی تردید که در پاسخ او، ندای لیبیک الهی در آنها طنین انداز بود. به خدا اتکا داشت، به عنایات و نصرت او مطمئن بود و ذره ای تردید در این زمینه در دل و جانش رسوخ نمی کرد.

به همراه آقامهدی در کنار سیل بند نشسته ام. آقا مهدی به خود مشغول است. صدایم می کند، سر بلند می کنم و می بینم با من نیست. لب هایش تکان می خورد و متوجه می شوم که ذکر می گوید. اعتنایی به آنچه در اطرافش می گذرد ندارد. از پشت سرمان احساس ناامنی می کنم، روبه رویمان آب است، پشت سرمان سیل بند و سقفمان آسمان. به آقا مهدی می گویم: «اینجا امن نیست. اجازه بدهید جایی پیدا کنیم و شما آنجا باشید» تبسمی می کند و می گوید: «بنشین همین جا. سرپناه ما خداست». برخلاف ما، که در فکر و هول هستیم، آقامهدی آرام و با طمأنینه نشسته است. (نظمی)

ایمان به خدا، یقین قلبی به عنایات او و هماهنگ سازی خود با خواست الهی، او را منبع امید، اراده و نشاط می کرد به نحوی که در قاموس او غیرممکنی وجود نداشت.

همیشه چنین بود. در جلسات هم اگر یاس و ناامیدی پیدا می شد، چشم همه به دنبال آقا مهدی می گشت. لب به سخن که می گشود فضای جلسه عوض می شد و امید جای ناامیدی را می گرفت.

عملیات گره خورده بود. به علت اهمیت نظامی منطقه، دشمن تمام توان رزمی اش را به معرکه آورده بود و در منطقه ای که بیش از دو گردان قدرت مانور نداشت سه، چهار تیپ زرهی را وارد عمل کرده بود و از همه سو پی در پی پاتک می زد. دو، سه روز بود که مهدی با بچه های لشکر عاشورا از دجله گذشته بود و هر روز با نیروی اندکی که داشت اتوبان را تهدید می کرد. گروهانی وارد عمل می شد، می رفتند اتوبان را تصرف می کردند و دوباره دشمن با یک تیپ زرهی هجوم می آورد و اتوبان را از دست بچه های ما می گرفت و بچه ها به ساحل غربی دجله برمی گشتند و همان جا مقاومت می کردند.

سماجتی که مهدی برای حفظ اتوبان که شاهرگ حیاتی دشمن بود از خود نشان می داد، فرماندهان دشمن را دیوانه کرده بود. حضور

جمع اندکی از بچه‌های عاشورا در آن سوی دجله، فشار را از جبهه‌های دیگر اندکی کاسته بود و دشمن تمام تلاش خود را برای تصرف اتوبان بصره - العماره و غرب دجله به کار می‌بست.

پشت بی سیم صدای مهدی را می شنیدم، می گفتم: «موشک بیاورید، مهمات بیاورید، ما جایمان خیلی خوب است، روستا را داریم پاک سازی می کنیم، اتوبان در دست بچه‌هاست شما فقط مهمات برسائید» با یقین صحبت می کرد و کلماتش مملو از اعتماد به نصرت الهی بود. وقتی فرماندهان دیگر یگان‌ها، مقاومت سرسختانه مهدی را می دیدند و صدایش را در بی سیم‌ها می شنیدند روحیه می گرفتند و امیدوار می شدند.

بر همین اساس دیگران را نیز به ذکر دعوت می کرد. در شب عملیات آقا مهدی وضو می گیرد و همه گردان‌ها را یک به یک از زیر قرآن عبور می دهد و مدام توصیه می کند:

برادران خدا را از یاد نبرید. نام امام زمان را زمزمه کنید و دعا کنید که کارهای ما برای خدا باشد. (۳۸)

به راستی برای غیر خدا، نیرو و قوتی را باور نداشت. از پشت بی سیم، همه را، به ذکر "لا حول و لا قوة الا بالله" تشویق می کرد. (۳۹)

باکری با همه وجود، رزمندگان اسلام را تحت هدایت و راهبری خدا می دانست. او باور داشت که برای جبهه اسلام شکست وجود ندارد و این پیروزی قطعی و تخلف ناپذیر مشروط بر ایمان و استقامت است. باور این معنا انسان را از اطمینان قلبی به قوت خویش سرشار می سازد و به رزمنده در بحرانی ترین شرایط صبر و پایداری وصف ناپذیر می بخشد.

اگر از یک دسته بیست و دو نفری یک نفر بماند باید یک نفر مقاومت کند و اگر از گردان سیصد نفری یک نفر بماند آن یک نفر باید مقاومت کند، حتی اگر فرمانده شما شهید شد نگوئید فرمانده نداریم تا بجنگیم. این وسوسه شیطان است، فرمانده اصلی ما خدا و امام زمان است.

مهدی تدبیر، ابتکار و همت بن بست شکن را در پرتو اراده الهی به کار می گرفت و حماسه می آفرید.

احمد مسئول مستقیم محور رقابیه بود و مهدی را مسئول محور ذلیجان در وسط تپه‌های میشداغ کرد. احمد و مهدی فکرهای شان را روی هم ریختند، با محلی‌ها بحث کردند. نظرات بچه‌های دزفول را گرفتند و به ابتکاری باور نکردنی رسیدند: ذلیجان باید شکافته شود، یعنی تپه‌ای به قطر ۸ تا ۱۰ کیلومتر باید شکافته می شد. می گفتند اگر این راه را ما داشته باشیم می رویم پشت رقابیه یعنی

پشت دشمن و او را فرو می ریزیم. آقا محسن پذیرفت. این کار وقتی به همت بچه‌های جهاد انجام شد احمد و مهدی تابلویی نصب کردند و نوشتند:

خدا تنگه ذلیجان را شکافت.

روز حمله فرا رسید. سوم فروردین ۱۳۶۱ مهدی بادو گردان پیاده و یک گردان مکانیزه بعد از ۲۰ کیلومتر آن سوی رقابیه به پشت دشمن رسید و نیروهای دشمن را محاصره کرد.

شهید محلاتی در مورد او می گوید:

وی نمونه و مظهر غضب خدا در برابر دشمنان خدا و اسلام بود. خشم و خروشش فقط و فقط برای دشمنان بود و به عنوان فرمانده‌ای با تقوا، الگوی رأفت و محبت در برخورد با زیر دستان بود.

او معلم و مربی دیگران بود و با عمل خود آنها را به سوی صلاح و سداد دعوت می کرد.

یکی از بچه‌ها می گفت: «هر وقت احساس کنم که می خواهم بروم طرف گناه، یواشکی می روم از گوشه چادر یک نگاه به آقا مهدی می اندازم، یا به بهانه‌ای می روم با او حرف می زنم، تا از فکر این چیزها بیایم بیرون و به خودم برسم.»

شهید باکری پیروزی ظاهری را اصل نمی شمرد، او کار برای خدا و مقاومت در راه او را موجب نزول رحمت الهی می دانست.

هر گاه خداوند مقاومت ما را دید رحمت خود را شامل حال ما می گرداند. (۴۰)

او بر اساس آموزه‌های دینی، دفاع را منوط و موقوف به عده و عده نمی داند. موازنه قوا در قاموس خدا باوران شرط جهاد و مقاومت نیست. هر چند بایستی با همه استطاعت در پی توانمندسازی خویش رفت اما ابزار و نیروی انسانی دشمنان خدا در نهایت در برابر سپاه اسلام راه به جایی نخواهد برد.

با آقا مهدی تماس گرفتم گفتم چی شده؟

گفت: «الله بنده‌سی! ترس به دلت راه نده، رحیم! هر کدام از شماها به صد تا از آن تانک‌ها می‌ارزید. بلند شوید بروید بنیدشان، از هیچی هم نترسید تا توکل هست.»

و این سخن برگرفته از کلام امام خمینی (ره) است:

تا توکل و توجه به خدا هست، هر قدرتی در مقابل شما هیچ و نابود است... هرگز از دشمن هراسی نداشته باشید. کسی که خدا با او است از هیچ قدرتی جز قدرت او هراسی ندارد. (۴۱)

فرمانده سپاه اسلام باید خط را گم نکند و با نگاه به آنچه خدا می خواهد در صراط مستقیم الهی گام بردارد.

شمشیر زدن مهم نیست، شمشیر ادرست زدن هم مهم نیست،

آنچه که اهمیت دارد شمشیر را "فی سبیل الله" فرود آوردن است گفت من تیغ از پی حق می زنم بنده حقم، نه مامور تنم فرمانده سپاه اسلام باید بداند که در سلسله مراتب ولایت الله قرار دارد. و باید با نام او و برای او و در چارچوب خواست، اراده و احکام او بجنگد.

با هر رگبار سبحان الله بگویید. (۴۲)

اما صرف بر زبان جاری کردن نام خداوند و خود را زیر پرچم الهی برشمردن، کفایت نمی کند و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری. (۴۳) باید تابع رسول او و تابع ولایت امر شد. و مهدی چنین بود.

شهید مهدی باکری در دوره سربازی با تبعیت از اعلامیه امام خمینی (ره) - در حالی که در تهران افسر وظیفه بود - از پادگان فرار و به صورت مخفیانه زندگی کرد. در دوران شکل گیری انقلاب در صف مبارزه بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی چون سربازی فدakar در هر صحنه ای که احساس نیاز می کرد، حضور یافت. تا اینکه پس از آغاز جنگ تحمیلی، برای لبیک گویی به ندای مولا او مراد خویش، ردای سبز پاسداری بر تن کرد و راه جهاد و شهادت را برگزید.

مهدی در نامه ای که پس از شهادت حمید به خانواده اش نوشت ضمن بیان صفات برجسته حمید نظیر تقوا، رشادت، شجاعت، شهادت طلبی، صبر، تواضع و توکل او را مقلد خالص روح الله می نامد. (جمله ۳) و خود نیز چنین بود.

با تمام وجود خود را پیرو خط امام می دانست و سعی می کرد زندگی اش را بر اساس رهنمودها و فرمایشات آن بزرگ وار تنظیم نماید. با دقت به سخنان حضرت امام (ره) گوش می داد، آنها را می نوشت و در معرض دید خود قرار می داد و آن قدر به این امر حساسیت داشت که به خانواده اش سفارش کرده بود که سخن رانی آن حضرت را ضبط کنند و اگر موفق نشدند، متن صحبت را از طریق روزنامه به دست آورند.

او معتقد بود سخنان امام الهام گرفته از آیات الهی است، باید جلو چشمان ما باشد تا همیشه آنها را ببینیم و از یاد نبریم.

در اطاعت از فرماندهی نیز خود را تابع می دانست و انجام دستور را تکلیف تلقی می کرد.

من همیشه در واگذاری ماموریت ها به مهدی مشکل داشتم و در این باره زیاد وسواس به خرج می دادم. در این مدتی که شناخته بودمش هر ماموریتی که به لشکرش محول می شد جز «چشم» پاسخی نمی شنیدم. بقیه فرماندهان در مورد ماموریت محوله بحث

می کردند و یا بعضاً قبول نمی کردند، ولی او چنین نبود. به یاری خدا هیچ کاری برایش غیر ممکن نبود و برای همین هم بعد از تأمل بسیار و سنجیدن همه جوانب، ماموریت لشکر عاشورا را ابلاغ می کردم. (۴۴)

و آخر اینکه فرمانده سپاه اسلام باید در همه موارد و در مواردی که تصمیم با اوست خدا را حاضر و ناظر ببیند و آن چنان عمل کند که او می خواهد. عمل بر اساس بصیرت، تعقل و تکلیف، آن چنان که بین خود و خدا حجت داشته باشد.

امام خمینی: شما آقایان... به خودتان توجه کنید ببینید که در این خدمت برای خدا اخلاص دارید؟ برای خدا خدمت می کنید؟ برای احکام خدا خدمت می کنید؟ برای جمهوری اسلامی خدمت می کنید؟ یا اینکه نه، مقصودتان چیزهای دیگری است و این بهانه است. این محک را در خودتان آزمایش کنید. محک بزرگی است که هر کس خودش را می تواند بفهمد که سیمایی که ادعا می کند همان ادعا است یا خیر؟ (۴۵)

عشق به مردم

پیامبر اسلام (ص) همچون تمام انبیاء و رسولان خدا از مردم و با مردم بود و با شادی و رنج آنها می زیست. برای مردم و هدایت و خدمت به خلق خدا سر از پای نمی شناخت. آنان را بنده خدا و دارای ارزشی والا و مورد رحمت و محبت الهی می دانست. به مردم عشق می ورزید و مردم نیز به او سر و دل سپرده بودند. آیه کریمه قرآن رابطه او را با مردم این گونه بیان می کند:

لقد جئکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمومنین رؤوف رحیم. (۴۶)

امیرالمومنین علی (ع) و سایر ائمه و اولیاء خدا نیز این گونه بودند؛ و فرماندهان سپاه اسلام نیز می باید با تاسی به "اسوه حسنه" بر حسب مراتب وجودی خویش همین اعتقاد و روش را داشته باشند. شهید باکری نمونه اتم و اکمل چنین فرماندهانی بود.

او مصداق این کلام امیر (ع) بود که:

«و اشعر قلبک الرحمة للریع و المحبة لهم و الطف بهم» (۴۷)
دلت را سرشار از رحمت افراد قرار ده و به آنها محبت کن و لطف خویش را شامل حال آنها بنمای.

و نیز خطاب به کارگزارانش می فرمود:

پر و بال خویش را در برابر مردم بگستران و با آنها گشاده رو و مهربان باش. (۴۸)

رفتار بر اساس:

۱- خدامحوری

۲- تکریم

۳- رحمت، محبت و تواضع

۴- تمرکز بر هدف

۵- نفی تمایز و تبعیض و امتیازخواهی

ساده‌زیستی و تواضع دو ویژگی شهید باکری بود.

باکری فردی خود ساخته یا به بیان بهتر خدا ساخته بود. روح او بزرگ‌تر از آن بود که مسئولیت فرماندهی برای او غرور، تکبر و در نتیجه جدا شدن از بسیجیان و مردم را به همراه آورد؛ و این امر نه تنها در منش و روحیات او، بلکه در رفتار و در ظاهر او نیز تأثیر گذاشته بود. آن قدر ساده، و خاکی بود که موقع تخلیه بار او را نمی‌شناسند و با وجود کتف مجروحش گونی‌ای سنگین را بر پشتش می‌نهند و وقتی متوجه می‌شوند او می‌گوید:

من فقط یک بسیجی‌ام. (۴۹)

در دیدگاه او ارزش بسیجی‌ها با مقیاس‌های مادی قابل سنجش نیست. عظمت بسیجی و جهاد بسیجیان را فقط خدا می‌داند. اما این ارزش گذاری نباید فقط در قالب اعتقاد و اندیشه بماند و یا تنها بر زبان جاری شود.

او دمامد دغدغه آنان را در دل دارد.

با برادر کاظمی سوار موتور شدند که به محور عملیات بروند. ما چندین بار به او توصیه کردیم که برادر باکری لطفاً شما در سنگر بنشینید. گفت: نه، من اگر بسیجی‌ها را نبینم دلم شور می‌زند. باید ببینم که بسیجی‌ها چطور می‌جنگند. (۵۰)

و جان تک تک آنان را عزیزتر از جان خویش می‌شمارد.

به تازگی، سنگرهای بتونی هلالی شکل ساخته بودند که برای استفاده در جزیره خیلی مناسب بود. آقا مهدی مرا مأمور کرده بود سریعاً برآورد هزینه کنم تا به تعداد لازم از آنها تهیه شود. اگر می‌گفتم «آقا مهدی این سنگرها هزینه بالایی دارند» می‌گفت: «اگر میلیون‌ها تومان هزینه شود تا قطره خونی از بینی یک بسیجی به زمین ریخته نشود، ارزش دارد. قدر این بسیجی‌ها را بدانید. ما نوکر این بسیجی‌ها هستیم». (۵۱)

همه بسیجیان برادران او و همه مادران شهدا مادر او هستند. نه حمید فقط متعلق به یک خانواده است و نه مهدی خود را و خانواده خود را از دیگران جدا می‌داند.

پس از شهادت حمید وقتی بچه‌ها می‌خواهند پیکر شهید را به عقب بیاورند می‌گویند:

هیچ فرقی بین حمید و دیگر شهیدان نیست اگر دیگران را نمی‌شود انتقال داد پس حمید هم پیش دیگران بماند. این طور بهتر

است. (۵۲)

- آقا مهدی! اصغر قصاب رفته به موقعیت حمید. [شهید شده است]. من تجالایی هستم اگر کاری دارید بفرمایید.

مدتی به سکوت می‌گذرد. آقا مهدی به نقطه مبهمی خیره می‌ماند و گوشی بی‌سیم را به زمین می‌گذارد. حتی در عملیات خیبر که برادرش حمید شهید شد، چنین نبود. هر داغی که برگرده مهدی می‌نشند چشمانش آسمانی می‌شود و به دور دست‌ها خیره می‌ماند. (۵۳)

پیوند آقا مهدی با بسیجیان فقط پیوند روحی نیست. در عمل نیز به وضوح تجلی دارد. یک هدف دارند. دارای انگیزه، عشق و مقصد واحدی هستند و در کنار هم با دشمن می‌جنگند و در میدان خطر نیز پیوند آنها ناگسستنی است. نمی‌توان ادعای همدلی و همگامی با رزمندگان بسیجی را داشت اما در زیر آتش سنگین و سهمگین دشمن در کنار او نایستاد.

در یک محدوده ۲۰۰ متری در محاصره کامل هستیم. اسلحه‌ای برمی‌دارم و به سراغ آقا مهدی می‌روم. درگیری شروع شده و دشمن از همه سو فشار می‌آورد. به کنار آقا مهدی که می‌رسم، می‌بینم نشسته و خشابش را پر می‌کند. با عصبانیت خشاب را از دستشان می‌گیرم و در حالی که بغض گلویم را گرفته فریاد می‌زنم:

- شما لازم نیست اینجا بمانید، ما اینجا هستیم و مقاومت می‌کنیم. شما با این قایق بروید.

- جمشید! الان وقت جنگ است برو... برو به بچه‌ها بگو همه اسلحه به دست بگیرند و با دشمن مقابله کنند.

- شما نه. ما خودمان هستیم. شما بروید.

- نه جمشید! من با اینها آمده‌ام و اگر قرار باشد برگردم با اینها بر می‌گردم.

سبک رهبری او به گونه‌ای بود که افراد از روی میل باطنی خواسته‌های او را عمل می‌کردند. کلام و رفتار او مقاومت‌ها را در هم می‌شکست و افراد را با طیب خاطر به میدان اطاعت می‌آورد.

آقا مهدی به گردان امام رضا (بهرداری) مأموریت داده بود در «پد» برای استقرار اورژانس، دو سنگر شش متری احداث کنند.

لشکر خود را برای عملیاتی دیگر آماده می‌کرد و آقا مهدی می‌خواست در نزدیک‌ترین نقطه به منطقه درگیری، سنگرهای اورژانس مستقر شود تا مجروحین سریعاً مداوا شوند.

چند روزی بود که کار احداث سنگرها شروع شده بود ولی کار به کندی پیش می‌رفت، پدها وضعیتی داشتند که اطرافش را آب فرا گرفته بود و برای احداث سنگر راهی جز استفاده از سوله نبود.

با تمام وجود خود را پیرو خط امام
می دانست و سعی می کرد زندگی اش را
بر اساس رهنمودها و فرمایشات آن بزرگ وار
تنظیم نماید. با دقت به سخنان
حضرت امام (ره) گوش می داد،
آنها را می نوشت و در معرض دید خود
قرار می داد و آن قدر به این امر
حساسیت داشت که به خانواده اش
سفارش کرده بود که سخن رانی آن
حضرت را ضبط کنند و اگر موفق نشدند،
متن صحبت را از طریق روزنامه
به دست آورند.

نصب سوله ها که تمام شد. کامیون ها شبانه خاک را از بیرون جزیره
می آوردند و روی سوله ها را با خاک می پوشانیدیم. به علت پروازهای
شناسایی هواپیما و دکل های بلند دیده بانی دشمن، قسمت اعظم کار
شبانه انجام می گرفت. گرما و هوای شرجی جزیره هم بر این
مشکلات اضافه می کرد.

بعد از چند روز تلاش شبانه روزی برادران گردان، سوله ها آماده
شد و استقرار وسایل اورژانس در سنگر آغاز گردید. بیرون سنگر
ایستاده بودم و به سوله ها نگاه می کردم. سنگرها زیر تلی از خاک
پنهان شده بودند و دیگر هیچ انفجاری را یارای از پای انداختن آنها
نبود. دو سنگر شش متری برای اورژانس بد نبود و می توانست در
شب عملیات جای راحت برای مجروحین باشد. در این فکرها بودم
که از دور آقا مهدی را دیدم. به سوی ما می آمد...

بعد از سلام و احوال پرسی برای دیدن سنگرها از ایشان دعوت
کردم و در کنارش به طرف سنگرهای اورژانس به راه افتادم. آقا
مهدی سوله ها را که دید، دست مریزادی گفت و وارد یکی از آنها شد.
- برادر اسماعیل!... خیلی خوب شده، خدا به همه تان اجر بدهد
... امروز یکی از سوله ها را به یگان دریایی تحویل می دهید تا از فردا
مستقر شوند!

فکر کردم شوخی می کند، ولی بعید به نظر می رسید. ناراحت
شدم. یک هفته شبانه روز کار کرده بودیم تا سنگرها آماده شده بود و
حالا آقا مهدی می خواست سنگر آماده را تحویل یگان دریایی

بدهیم. گرچه نمی خواستم بر خلاف نظر آقا مهدی عمل کنم ولی
اگر سنگر را هم تحویل می دادم فردا باید زیر آتش دشمن، مجروحان
را مداوا می کردیم. برای همین گفتم:

- آقا مهدی! ما یک هفته است اینجا جان می کنیم، اگر یگان
دریایی سنگر می خواهد خودش بیاید و سنگر بزند. چه کسی در شب
عملیات جواب تلف شدن مجروحین را می خواهد بدهد؟
- برادر جبارزاده!... به هر حال باید یکی از سنگرها را تحویل
یگان دریایی بدهید.

- ما تحویل نمی دهیم!... اگر قرار باشد سنگر را تحویل دهیم
روی ما حساب باز نکنید... ما نمی توانیم با این وضع کار کنیم.
آقا مهدی سرش را به زیر انداخت و حرفی نزد. مدتی که گذشت
سر بلند کرد و گفت:

- برادر اسماعیل! کمی بیا نزدیک.
تعجب کردم، آقا مهدی قصد چه کاری داشت؟ با تردید نزدیک
شدم آقا مهدی دستش را دور گردنم انداخت و صورتم را بوسید و
سپس به آرامی زمزمه کرد: «سنگر را می دهی؟»

دلم فرو ریخت، بغض گلویم را گرفت، دلم می خواست گریه کنم
ولی آقا مهدی منتظر جواب من بود. بی اختیار پاسخ دادم:
- آقا مهدی سنگر که چیزی نیست شما از ما جان بخواهید...
هر دو سنگر را هم بخواهید ما حرفی نداریم، می رویم دوباره سنگر
دیگری می سازیم نشد می رویم چادر می زنیم...

- نه آقا اسماعیل! اگر یکی از سنگرها را به یگان دریایی بدهید
کارشان راه می افتد. (۵۴)

دوباره روز از نو روزی از نو... کار ساخت پست امداد تمام شده
بود که آقا مهدی آمد و نگاهی به پست امداد کرد و در حالی که پا به
پای ما راه می رفت گفت:

- آقا طیب!... اگر چیزی بگویم ناراحت که نمی شوید؟
- چرا ناراحت بشویم آقا مهدی!

- خرابش کنید، این روی آب نمی ماند... می دانم که حالا دارید
تو دل تان به من فحش می دهید ولی چاره دیگری نیست.

آقا مهدی اگر می گفت «بمیرید» ما افتخار می کردیم که آقا
مهدی ما را لایق دیده و از ما خواسته که به خاطرش بمیریم ولی حالا
او می گفت... در حالی که چشم هایم از اشک پر شده بود گفتم:

- آقا مهدی! این چه حرفی است، اگر شما صد بار هم از ما
بخواهید که این کار را از نو شروع کنیم ما حرفی نداریم.

- نه آقا طیب!... شما در زیر آفتاب این پست امداد را سه بار
ساخته اید و هر سه بار من آمده ام و یک کلمه گفته ام «خرابش کنید

و یکی دیگر بسازید ... » تحمل شما هم حد و حدودی دارد. آقا مهدی خیلی ناراحت بود، مستقیماً به روی ما نگاه نمی کرد. در حالی که از خدا می خواستیم که ایشان از ما چیزی بخواهند و ما بتوانیم در راه اسلام کاری انجام دهیم تا ایشان خوشحال شوند. (۵۵)

امام خمینی (ره) می فرمود حکومت در صدر اسلام، حکومت بر قلوب بود.

و به راستی که آقا مهدی به تأسی از امام، بر قلب ها فرماندهی می کرد. فرماندهان و رزمندگان لشکر عاشورا عاشقانه از او اطاعت می کردند و خواست او را بر نظرات خویش ترجیح می دادند.

همین حرف ها را می زد که هر بار تصمیم می گرفتیم برویم از کمبود امکانات بگوییم، یا از نبودن دوربین دو چشمی و دید در شب و قطب نما و وسایل دیگر، فرمان یادمان می رفت، می رفتیم می نشستیم به جای خوردن و گپ زدن و حتی خندیدن. بعد هم که بچه ها اعتراض می کردند: « چرا نگفتی پس؟ »

می گفتم: « والله نمی دانم. تا می خواستم لب باز کنم بگویم دوربین نداریم به چشم هاش که نگاه می کردم لال می شدم همه چیز یادم می رفت. »

نمی دانم این چه حالتی بود که گرفتارش می شدم. فقط هم من نبودم. بقیه هم همین طور بودند. حالا هر کس با توجه به شخصیت خودش.

آقا مهدی به قلب بچه ها فرماندهی می کرد نه به قدرت بدنی یا تاکتیکی و رزمی آنها. در شب سخت ترین عملیات مان والفجر مقدماتی به دستور آقا مهدی قرار شد من و رضا احمدی (شهید) برویم جلو تا آخرین شناسایی مان را انجام بدهیم و برگردیم. رفتیم و صبح برگشتیم آمدیم پیش آقا مهدی.

گفت: « خبر دی، قارداش؟ »

گفتم: « این یکی خیلی سخت است. نمی شود، آقا مهدی. »

آقا مهدی گفت: « یعنی چی که نمی شود؟ »

گفتم: « فهمیده اند می خواهیم عمل کنیم. آمده اند سنگرهاشان را بیشتر کرده اند، دیده بانی هاشان را هم. یکی از محور ها هم که لو رفته. اصلاً نمی شود. نمی توانیم. »

آقا مهدی آرام مان کرد. بیست دقیقه ای حرف زد. آن قدر حرف زد که ما اصلاً یادمان رفت چه خطری آنجا در انتظار است. گفتیم هر کاری که شما بگویید همان را انجام می دهیم.

اصلاح رابطه با خدا، عشق به مردم و ... از آقا مهدی شخصیتی ساخته بود که بسببجیان به او عشق می ورزیدند. به همین خاطر است

که وقتی آقا مهدی از آن سوی دجله صدای هل من ناصر حسین را تلاوت می کند، مگر غیرت بسیجی می گذارد که در ساحل امن و آرامش بنشیند؟

به هر کس که می رسیدیم سراغ برادر کبیری را می گرفتیم. بعد از مدتی جست و جو پیدایش کردیم و پیام آقا مهدی را رساندیم.

- آقا مهدی گفتند هر چه سریع تر بچه هایی را که آنجا هستند سازمان دهی کنید و به این طرف بفرستید.

برادر کبیری نگاهی به ما و نگاهی به نیروها که هر کدام خسته و مجروح در گوشه ای نشسته بودند کرد و گفت « والله! این بچه ها در این چند روز هر کدام بیش از پنج، شش بار در عملیات شرکت کرده اند، ما چطور به اینها بگوییم؟ » ولی باید پیام آقا مهدی را به بچه ها می رساندیم برای همین توکل بر خدا کردیم و به نیروهایی که در آن اطراف بودند اطلاع دادیم که در آن نقطه جمع شوند.

دقایقی نگذشته بود که همه جمع شدند و برادر کبیری شروع به صحبت کرد:

« برادران! آقا مهدی در آن طرف دجله است. از شما خواسته که هر کس می تواند و نای جنگیدن دارد به آن طرف آب بیاید تا در منطقه ای که دشمن از آنجا می خواهد بچه ها را به محاصره در آورد پدافند کنیم و جلویشان را بگیریم. » همه های بین بچه ها افتاد و لحظاتی نگذشته بود که اکثر رزمندگانی که آنجا جمع شده بودند اعلام آمادگی کردند تا به آن سوی آب بروند. من گوشه ای ایستاده بودم و به حال این هایی که زخمی و خسته بودند غبطه می خوردم. اکثرشان را می شناختم، در مراحل قبلی عملیات مجروح و به بیمارستان های پشت جبهه منتقل شده بودند ولی چون قبل از عملیات با آقا مهدی بیعت کرده بودند که تا آخرین نفس و تا آخرین نفر دست از مقاومت برندارند، با لباس های بیمارستان از « شهید بقایی » اهواز و از پست امدادهای منطقه و بعضاً از قطار حامل مجروحین خود را به « عاشورا » رسانده بودند. در همین فکر بودم که متوجه شدم در آخر صف، دو نفر با هم دعوا می کنند یکدیگر را هل می دهند و با سماجت با هم گلاویز می شوند. هر چه فکر کردم به جایی نرسیدم جلوتر رفتم. از مضمون صحبت هایشان می شد فهمید که با هم برادرند. یکی می گفت که « من با بچه ها به پیش آقا مهدی می روم تو اینجا بمان! » دیگری هم سماجت می کرد « نه! مگر من از تو چه کم دارم که اینجا بمانم؟ من هم می خواهم بیایم » چشمانم به گریه نشست و در فضای بی نهایت واژگون شدم. از دور نگاه شان می کردم نمی خواستم خلوت آسمانی شان را بر هم زنم. هیچ کدام دیگری را نمی توانست قانع کند. ستون که حرکت کرد هر

دو به دنبال ستون به راه افتادند. (۵۶)

آقا مهدی بسیجیان را در جهاد در راه خدا و حتی شهادت تنها نمی گذارد.

وقتی با اصرار شدید یکی از فرماندهان گردانش برای بازگشت روبه رو می شود می گوید تو می گویی من بچه هایم را رها کنم و خودم برگردم؟ (۵۷)

بسیجیان به او عشق می ورزند. و این به فرموده پیامبر اکرم (ص) اقتضای فطرت است که دل ها به کسی که به آنها نیکی کند متمایل می شوند. (۵۸)

یک روز به اتاقی که مهدی آنجا بود رفتیم دیدم پیرمردی در کنار ایشان نشسته و با آقا مهدی صحبت می کند و آقا مهدی از خواسته ایشان سر باز می زند. تقاضای او این بود که اجازه دهید من دست و پای شما را ببوسم. (۵۹)

پیش قدمی

هم گامی را راز ارتباط راغبانه و زمینه ساز اطاعت از روی تمایل دانسته اند و اعتماد به نفس، خطرپذیری، انسجام، اطاعت از دستورات فرماندهی و ارتباط از روی تمایل را می توان از پی آمدهای هم گامی فرمانده با نیروهای خود دانست. اما روش و سیره پیامبر اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) پیش قدمی بود. امام علی (ع) می فرماید:

کنا اذا احمر الناس اتقينا برسول الله (ص) فلم يكن احد منا اقرب الى العدو منه» (۶۰)

زمانی که آتش جنگ شعله ور می شد، ما به رسول خدا پناه می بردیم و در این هنگام هیچ یک از ما از پیامبر به دشمن نزدیک تر نبود.

در جنگ خندق رسول خدا (ص) شخصاً کمک می کرد و بیل و کلنگ می زد و گاه توبره های خاک را بر دوش می کشید. مسلمان ها روزها به کار حفر خندق سرگرم بودند و شب ها به خانه های خود باز می گشتند. اما رسول خدا (ص) روی یکی از تپه ها چادر زده بود و شب ها در همان جا به سر می برد. (۶۱) هم او در مورد خود می فرماید:

« ايها الناس اني و الله ما احثكم على طاعة الا و اسبقكم اليها» (۶۲)

ای مردم، به خدا سوگند من شما را به طاعتی بر نمی انگیزم مگر اینکه قبل از شما برای انجام آن برخیزم.

و شهید باکری بر همین اساس عمل می کرد. هم گام نبود، پیش گام و پیش قدم بود.

شب ها بارها و تا دیر وقت روی نقشه های عملیاتی بحث می کردیم و نظرهای مختلف می دادیم. یکی از این جناح راه کار می داد، یکی از آن جناح. یکی می گفت باید هلی برد کنیم و یکی می گفت باید از آب برویم.

بعد از عملیات، می دیدیم معقول ترین راه کار را مهدی پیشنهاد کرده بود. چرا؟ چون خودش با پای خودش می رفت منطقه را واریس می کرد و می دانست چی دارد می گوید. چون خودش لباس عربی می پوشید، سه روز با یک بلم می رفت شناسایی تا راه کارها را بررسی کند. (۶۳)

با تدبیر، اما همچون بسیجیان دریادل، بی هیچ گونه هراسی، ابراهیم وار به میانه آتش دشمن می رفت.

همه برادران تصمیم خود را گرفته اند، ولی من به خاطر سختی عملیات تاکید می کنم. شما باید مثل حضرت ابراهیم (ع) باشید که رحمت خدا شامل حالش شد، مثل او در آتش بروید.

رزمنده ای می گوید: شب عملیات [فتح المبین] باید هفت ساعت راه می رفتیم تا به منطقه می رسیدیم و دشمن را غافل گیر می کردیم. حدود شش ساعت راه رفته بودیم که متوجه شدیم راه را گم کرده ایم. به شدت مضطرب شدیم. با چند نفر به جلورفتیم تا راه را پیدا کنیم. من متوجه شدم یک نفر از جلو می آید. با خود گفتم حتماً دشمن است. صدا کردیم کیستی؟ گفت من باکری هستم. فوراً به عقب برگرد و نیروها را بیاور. شاید کسی باور نمی کرد او جلوتر از ما رفته، دشمن را دور زده و حالا آمده بود تا ما را هم ببرد. بعد گفت نترسید همه نیروهای دشمن خواب هستند. (۶۴)

طرح دیگر مهدی باکری در بدر آن طور که یاد می آید رفع مشکلات خط شکنی بود. ما معمولاً توی عملیات ها کارهای مان را مرحله به مرحله پی گیری می کردیم. می آمدیم جلسه می گذاشتیم و مشکلات آن مرحله را حل و فصل می کردیم و یک قدم می رفتیم جلوتر آخرین مرحله طراحی عملیاتی نحوه شکستن خط مقدم بود. مساله غواص ها حل شده بود به جز شکستن خط که هنوز در پرده ای از ابهام بود. در آن جلسه در جمع فرمانده لشکرها مطرح کردم طرحش با شما که چطور خط جزیره جنوب شکسته شود. عراق از خیبر تا بدر فرصت زیادی داشت تا آن جا را پر از سیم خاردار و مین و موانع دیگر کند. مهدی گفت بیاییم برای هر گردان یک کانال بزنیم و تا آن جا که امکان دارد خودمان را از داخل کانال ها نزدیک کنیم به عراقی ها. سوال کردند چطوری تا زیر پای دشمن کانال بزنیم؟ می فهمد و می آید مانع می شود. مهدی گفت از آن جا به بعد یک سری تیم های هجومی آماده می کنیم در حد ده، پانزده نفر که آن

سبک رهبری او به گونه‌ای بود که افراد از روی میل باطنی خواسته‌های او را عمل می‌کردند. کلام و رفتار او مقاومت‌ها را در هم می‌شکست و افراد را با طیب خاطر به میدان اطاعت می‌آورد.

که نگاهش کردم دیدم نشست و با کلاش نشانه‌گیری می‌کند و با هر تیر دشمنی را به خاک می‌اندازد. (علی پورفاخری)

روش مهدی به تأسی از همه رهبران الهی، پیش‌قدمی در طی راه‌های دشوار و حضور در صحنه‌های خطر بود. روش او اعزام دیگران نبود، دعوت از دیگران بود. تفاوت بروید و بیاید.

... در عملیات رمضان وقتی که آقا مهدی می‌آید و می‌بیند تمام برادران که از لشکر جواد الائمه و لشکرهای دیگر آمده‌اند پشت خاکریز نشسته‌اند، می‌گوید: چرا اینجا نشسته‌اید؟ می‌گویند: خسته شده‌ایم. می‌گوید: من مهدی باکری هستم، بلند شوید دنبال من بیاید! و آنها را می‌آورد.

من و حمید هم جلو بودیم که دیدیم این برادران در حال آمدن هستند و آقا مهدی نیز همراه آنان پیاده می‌آید. از آقا مهدی پرسیدم: شما چرا پیاده می‌آیید؟

ایشان گفتند: وقتی که دیدم بسیجی‌ها پیاده می‌آیند، من هم پیاده آمدم.

گفتم: شما مجروح هستید، خسته می‌شوید. گفت: وقتی با بسیجی‌ها راه می‌روم، حال و هوای دیگری پیدا می‌کنم. هرگاه خسته می‌شوم، پیش بسیجی‌ها می‌روم تا از آنها روحیه بگیرم و خستگی‌ام بر طرف بشود. (۶۵)

پیش‌قدمی آقا مهدی نه از روی سیاست و تدبیر فرماندهی و نه مصلحت‌اندیشی و نه برای انگیزه‌دهی به نیروهای تحت امر بلکه بر اساس این سیره و روش است.

او خود را از بسیجیان می‌داند بنابر این باید پیشاپیش آنان حرکت کند.

به آنها عشق می‌ورزد و در برابر جان آنها و برای هدایت آنها در صحنه و در جهت اهداف والای اسلام، با همه وجود احساس مسئولیت می‌کند. پس هزینه‌های آزمون و خطا را از جان آنها نمی‌پردازد. خود مشتاقانه به میدان خطر می‌شتابد. انجام تکلیف همه دغدغه او در طول زندگی بوده است و مگر می‌تواند این دم آخر

فاصله را با سرعت بدون بروند خودشان را برسانند به عراقی‌ها. گفتند: آن جا خب تیربار هست. خمپاره ۶۰ هست. آتش هست. نمی‌شود. مهدی گفت هر چی بترسیم از این تیربار و خمپاره و آتش بیشتر شهید می‌دهیم تنها راهش همین است که گفتم که سریع بروند همین تیربارها و همین خط را بگیرند و گر نه باز هم تلفات مان بیشتر می‌شود. بحث شد در نهایت همه به این نتیجه رسیدند که حرف مهدی درست است. عملی هم هست. این طرح را فقط کسی می‌توانست بدهد که خودش جرات تا آن جا رفتن و دیدن و به خط دشمن رسیدن را داشته باشد که مهدی خودش داشت. علی الخصوص در بدر و کنار دجله و در همان محلی که به کیسه‌ای معروف شد و فقط از یک راه باریک می‌شد رفت. آنجا هم مثل قلب خیبر بود که اگر از دست می‌رفت تمام جبهه سقوط می‌کرد.

آفتاب به وسط آسمان رسیده بود که عراقی‌ها دوباره برای پاتک زدن مهیا شدند. با آرایشی منظم به پیش می‌آمدند و از دور می‌شد فهمید که دشمن در هر پاتک نیروهای تازه نفسی را به کار می‌گیرد. پیش از آنکه پاتک شروع شود. دوباره آتش سنگینی روی مواضع ما ریخته شد که به همان شدت در حین پاتک نیز ادامه داشت. تانک‌ها به ردیف پیش می‌آمدند و نیروها پشت سرشان پناه گرفته بودند. چون در جایی که ما بودیم سنگر و خاکریز مطمئنی نبود، مجبور بودیم که در سیل بند دجله پناه بگیریم و مقاومت کنیم. عده زیادی از نیروهایی که در این سوی دجله بودند، شهید و مجروح شده بودند و تنها آرپی‌جی زن ما خود آقا مهدی بود. گرچه می‌دانستیم که به محاصره افتاده‌ایم ولی حضور آقا مهدی در جمع اندک ما روحیه بچه‌ها را زنده نگه می‌داشت. آقا مهدی، اگر چه خسته بود و بی‌خواهی امانش را بریده بود ولی به شدت مقاومت می‌کرد و مصمم بود که در مقابل دشمن کوتاه نیاید. از گوشه خاکریز برمی‌خاست، آرپی‌جی را شلیک می‌کرد و به طرف گوشه‌ای دیگر می‌رفت ... اکنون در کنار ما نشسته بود و آرپی‌جی را برای شلیکی دیگر آماده می‌کرد که یکی از بسیجی‌ها از فرصت استفاده کرد و اسلحه را از دست آقا مهدی گرفت.

- آقا مهدی! ترا خدا بگذارد کمی هم من آرپی‌جی بزنم، شما کمی استراحت کنید.

- آقا مهدی به خواهش آن بسیجی تسلیم شد و خود کلاش به دست گرفت و رو به من کرد و گفت: «برادر تو از آن طرف شلیک کن من هم از این طرف تا این برادر زیر آتش ما راحت شود و آرپی‌جی را شلیک کند».

درگیری شدت گرفت، لحظاتی از آقا مهدی غافل شدم دوباره

که علاوه بر انجام تکلیف به دیدار و رضوان حضرت دوست نزدیک شده است، برگردد.

برادر تکلیف من این است که با بسیجی‌ها در خط باشم و حالا هم دارم به تکلیف خودم عمل می‌کنم. (۶۶)

همه تلاش می‌کنند تا او را به این سوی آب بیاورند و او به تنهایی همه را به آن طرف می‌خواند. برای برگرداندن آقا مهدی به شرق دجله، قرارگاه به احمد کاظمی که از دوستان نزدیک آقا مهدی است متوسل می‌شود احمد در بی‌سیم آقا مهدی را صدا می‌کند و آقا مهدی برخلاف انتظار بی‌سیم را جواب می‌دهد.

- آقا مهدی! تصمیمات جدیدی گرفته شده، باید با شما صحبت کنم، بیا این طرف، کار زیادی داریم... آخه تو آنجا چه کار می‌کنی؟ صحبت احمد کاظمی که تمام می‌شود صدای خسته آقا مهدی از پشت بی‌سیم‌اش بر می‌خیزد.

- احمد! این طرف من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید، اینجا عالم دیگری است، اگر تو هم اینجا بودی، همیشه با هم بودیم، اگر می‌خواهی با هم باشیم بیا این طرف. (۶۷)

و در نهایت در کنار بسیجیان ندای "ارجعی" را شنید و رفت. هنوز از آقا مهدی فاصله‌ای نگرفته‌ام که صدای گلوله‌ای بر می‌خیزد. برای خودم هم عجیب است که در میان آن همه صدای تیراندازی، صدای گلوله‌ای بر جا می‌خوبم می‌کند. دلم فرو می‌ریزد و آرزو می‌کنم خمپاره‌ای در آغوشم منفجر شود ولی گلوله به مقصد نرسد. دل‌وایس پیشانی آقا مهدی هستم، می‌دانم که پیشانی بلندش شامه تمامی اسلحه‌ها را تحریک می‌کند... صدای شلیک هنوز در هزار توی ذهنم تکرار می‌شود.

دل به دریا می‌زنم و سر بر می‌گردانم. فرمانده لشکر عاشورا با فرقی شکافته به قتلگاه افتاده است. احساس می‌کنم آسمان بر سرم خراب شده و پاهایم قدرت حرکت ندارد... تا به خود بیایم چند نفری اطراف آقا مهدی را می‌گیرند و بر روی دست، به سوی قایقی که در آن نزدیکی است می‌رسانند. قایق خود را به آب می‌سپارند. به لب‌هایش چشم می‌دوزم و به آخرین سرودش گوش می‌سپارم.

-الله‌والله... الحمدلله، الله‌والله... الحمدلله

ناگهان نگاهم روی سیل‌بند کنار گلوگاه ثابت می‌ماند. عراقی‌ها روی سیل‌بند آمده‌اند و به سوی تنها قایق روی آب شلیک می‌کنند. هنوز چشم از سیل‌بند برداشته‌ام که آرپی‌جی زن‌ها دوباره شلیک می‌کنند و قایق را هاله‌ای از آتش به میان می‌گیرد، صدای آقا مهدی اوج گرفته و بلند می‌شود:

-الله‌والله... الحمدلله

و قطره قطره‌های آب، تسبیح گویان، خویش را در زلال جاری "او" تطهیر کردند و و آنگاه رقص کنان و بی‌قرار به سوی دریا‌های بی‌انتها شتافتند.

نتیجه‌گیری:

۱- سبک مدیریت، رهبری و فرماندهی در درجه اول محصول جهان‌بینی و انسان‌شناسی فرد است. تفکر مادی‌گرایی و نگاه ابزارگرایانه به انسان بر روی یک پیوستار، سبک‌های متعدد و به ظاهر متفاوتی را که در برخی موارد و در یک سوی پیوستار حتی انسان‌گرایی تلقی و نام‌گذاری می‌شود ارائه می‌کند، اما همه آنها بر اساس انسان تعریف شده در این پارادایم شکل گرفته است. حتی آنها که ویژگی‌های فردی و متغیرهای محیطی را در سبک رهبری مؤثر می‌دانند، میزان، مجرا و چگونگی این تأثیر را بر اساس نحوه حل معادلات در این دستگاه فکری تشریح می‌کنند.

بر همین مبنا نگاه ادیان و به بیان دقیق‌تر نگاه اسلام به هستی و انسان، اصول، ارزش‌ها و روش‌های خاص خود را دارد. علی‌رغم احتمال وجود شباهت‌های متعدد در راه‌بردها، تاکتیک‌ها و تکنیک‌های جنگ، و همه آن مواردی که دانش جنگ را تشکیل می‌دهد، تفاوتی جوهری میان جنگ و دفاع در اسلام با سایر مکاتب وجود دارد که شارع مقدس با استفاده از عبارت گویای "جهاد فی سبیل الله"، برجستگی و تمایز تمام آن را نشان داده است. هدف، ابزار، شیوه‌ها، الگوی فرماندهی و رزمنده طراز این مکتب، متأثر از این مبنا تعریف می‌شوند.

بررسی مختصری در مدارک و متون معتبر اسلامی نشان می‌دهد که بر اساس این دیدگاه، وجه ممیزه و نقطه اصلی اختلاف بین فرمانده سپاه اسلام و فرماندهان سایر ارتش‌ها را بایستی در مفاهیمی نظیر ایمان، خداخواهی، دین‌باوری، آخرت‌گرایی، تقوا و نظایر آن جست‌وجو کرد.

۲- شهید مهدی باکری فرزند امام، فرمانده لشکر اسلام و یکی از جلوه‌های بارز و الگویی برجسته از فتح الفتوح امام خمینی در تربیت انسان‌های طراز انقلاب، طراز اسلام و طراز امام است. (۶۸)

او همانند باقری، خرازی، همت، زین‌الدین، احمد کاظمی و... یک نماد نمونه و نشانه‌ای از امکان‌پذیری رهبری و مدیریت اسلامی و علی‌وار است.

او همانند بسیاری از فرماندهان بزرگ در طول تاریخ دارای نبوغ و استعداد فوق‌العاده نظامی، بیان‌گیر، قاطعیت، شجاعت، قدرت تسط بر میدان عمل، ابتکار، خلاقیت، آگاه به تاکتیک و تکنیک‌های صحنه جنگ و... است.

- ۳- اما آنچه مهدی باکری را آموزگاری بزرگ در عرصه رهبری و فرماندهی می‌سازد را شاید بتوان در سه عنوان زیر خلاصه کرد:
- ۱- خدامحوری به معنای ایمان، خداخواهی، دین‌باوری، عشق به خدا، اتکا اعتماد و توکل به خدا، خلوص و داشتن حجت شرعی در تصمیم‌گیری
- ۲- عشق‌ورزی به مردم به معنای عام و به رزمندگان راه خدا به صورت خاص
- ۳- پیش‌قدمی و پیش‌گامی در عمل و دعوت به آمدن، به جای صدور فرمان رفتن.

منابع:

- ۱- ص ۲۲۷.
- ۲- استونر و فریمن، ص ۹۹۰.
- ۳- رهبری، مدیریت و فرماندهی نظامی، به کوشش حسن صبحی، معاونت تحقیق و پژوهش دافوس، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۴۳.
- ۴- استونر و فریمن، ص ۹۹۱.
- ۵- عمید زنجانی، عباس علی، فقه سیاسی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۶۳.
- ۶- ۱۳۶۹/۱۰/۲۲
- ۷- نهج البلاغه، خ ۳.
- ۸- نهج البلاغه، خ ۱۴۶.
- ۹- بیانات در دیدار با فرماندهان عالی‌رتبه نیروهای نظامی و انتظامی و اعطای آیین‌نامه انضباطی نیروهای مسلح به رئیس ستاد فرماندهی کل قوا ۱۳۶۹/۱۰/۲۲.
- ۱۰- ص ۲۲۶.
- ۱۱- دفت، ص ۹۲۹.
- ۱۲- رابینر، مدیریت رفتار، ... ۱۳۷۴، ص ۵۹۴.
- ۱۳- استونر و فریمن، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۹۹۳.
- ۱۴- رضاییان، مبانی، ... ۱۳۸۰، ص ۴۲۶.
- ۱۵- استونر و فریمن، ج ۳، ص ۹۹۶.
- ۱۶- رضاییان، اصول مدیریت، ص ۱۸۹.
- ۱۷- علاقه‌مند، ۱۳۶۵، ص ۸۵.
- ۱۸- رضاییان، مبانی، ... ۱۳۸۰، ص ۴۲۰.
- ۱۹- رابینر، مدیریت رفتار، ص ۶۰۳.
- ۲۰- رابینر، مدیریت، ۱۳۷۴، ص ۶۱۱.
- ۲۱- رابینر، مدیریت، ۱۳۷۴، ص ۶۱۹.
- ۲۲- منوریان، ۱۳۷۹، ص ۳۷.
- ۲۳- استونر و فریمن، ۱۳۷۵، ص ۱۰۲۴.
- ۲۴- Blucher
- ۲۵- ریچارد سون، روحیه جنگی، ص ۱۰۸.
- ۲۶- کلیات و مبانی جنگ و استراتژی، ص ۲۶۴.
- ۲۷- هنر جنگ، انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).
- ۲۸- کلیات و مبانی جنگ و استراتژی، ص ۲۶۷.

- ۲۹- خاطرات جنگ دوم جهانی، صص ۱۲۸-۱۱۰.
- ۳۰- المیزان.
- ۳۱- مطهری، مرتضی، بیست گفتار، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۶۱، ص ۱۵۱.
- ۳۲- مأخذ، ص ۱۵۱.
- ۳۳- بیانات در دیدار جمع کثیری از فرماندهان و رزمندگان عملیات بیت‌المقدس به مناسبت سال‌روز آزادی خرمشهر، ۱۳۷۸/۳/۳.
- ۳۴-
- ۳۵-
- ۳۶- سوره بقره، آیه ۱۶۵.
- ۳۷- ره‌یافتگان وصال، ص ۹۵.
- ۳۸- من یک بسیج‌ام، ص ۱۰۰.
- ۳۹-
- ۴۰- من یک بسیج‌ام، ص ۹۹.
- ۴۱- ۱۳۶۱/۱۰/۸-
- ۴۲-
- ۴۳- سوره طه، آیه ۹۰.
- ۴۴- محسن رضایی.
- ۴۵- ۱۳۵۹/۳/۶-
- ۴۶- سوره توبه، آیه ۱۲۸.
- ۴۷- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۴۸- نهج البلاغه، نامه ۲۷.
- ۴۹- من یک بسیج‌ام، ص ۱۰.
- ۵۰- من یک بسیج‌ام، ص ۵۶.
- ۵۱- من یک بسیج‌ام، ص ۵۹.
- ۵۲- من یک بسیج‌ام، ص ۶۹.
- ۵۳-
- ۵۴- اسماعیل جبارزاده
- ۵۵- طیب شاهینی
- ۵۶- غفار رستمی
- ۵۷- به مجنون، ص ۳۲.
- ۵۸- پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۶، تهران، ص ۲۷۶.
- ۵۹- من یک بسیج‌ام، ص ۸۸.
- ۶۰- نهج البلاغه.
- ۶۱- آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۶، ص ۳۸۲.
- ۶۲- نهج البلاغه، خ ۱۷۴.
- ۶۳- ص ۱۳۹.
- ۶۴- بصیرت سرداران سپاه اسلام، ج ۵، من یک بسیج‌ام، به کوشش ابراهیم گودرزی، معاونت تبلیغات و انتشارات سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۶۴.
- ۶۵- من یک بسیج‌ام، ص ۵۹.
- ۶۶- طیب شاهینی.
- ۶۷- مصطفی مولوی.
- ۶۸-